



تاریخ حافظه قوی دارد...

قسمت بیست و یکم - ۰۲

مثالهایی از جنایات علیه غیر نظامیان و مخالفان سیاسی در جنگ کابل، سال

۱۹۹۲ الی ۱۹۹۵

و قتی که احزاب مجاهدین خودشان را در سال ۱۹۹۲ در کابل محکم کردند، یک سلسله برخوردها مابین قوماندانان واقع شد که سعی در انحصاری کردن کنترل محلات و گسترش دادن ساحه نفوذی خود بودند. مردم شهر خسارت‌مند نبودند چون هیچ نوع کوچ و هجرتی، با به دست گرفتن قدرت همراه نبود و امید فراوانی بود که با سقوط دولت خلقی (PDPA) جنگ و بحران خاتمه پیدا خواهد کرد. مردم سعی داشتند تا با وضعیت جدید شهر توسط قوماندانان سازگاری داشته و خود را وفق دهند. پروژه عدالت افغانستان شواهد گسترده ای از جنایاتی که در حادثات اخیر جنگ حزبی در کابل بعد از کمونیستها واقع شده، دریافت داشته است. بعضی از نمونه های این حادثات که حزب وحدت و قوماندان های دیگر شیعه را شامل می شود، در ذیل آمده است.

وقتی که اعمال قوماندانان اخیر منجر به کشمکش و زد و خورد در کابل در می-جون سال ۱۹۹۲ شد، بین قوماندان های حزب اسلامی مانند دیدار از یک طرف و قوماندان های شیعه و حرکت اسلامی مانند قمبر لنگ، رضا و حیدر لنگ در مناطق مهتاب قلعه و اونچی باغبانان غرب کابل جنگ در گرفت. ده نفر از نمایندگان اونچی باغبانان برای توافق بر سر یک آتش بس در منطقه با قوماندانان حزب وحدت و حرکت اسلامی دیدار کردند. اونچی باغبانان، دارای یک جمعیت مخلوط نژادی از پشتون، تاجیک و هزاره بوده و به همین دلیل، قوماندانان احزاب جهادی مختلف پوسته های خود را آنجا ایجاد کرده بودند. نمایندگان صلح به شمول ملای مسجد اونچی و پسر ۱۲ ساله اش، ملای مسجد باغبانان، جکرن ورداد، یک ریش سفید اونچی و شش نفر دیگر که همه غیر نظامی بودند. شواهدی که پروژه عدالت افغانستان دریافت داشته بیان داشته که چطور

نمایندگان به کوتاه سنگی رهسپار شده و منطقه سپس مشترکاً توسط حزب وحدت و حرکت اسلامی کنترل شد. در آنجا نظامیان وفادار به هر دو حزب به شمول آنهایی که توسط عباس پایدار حرکت و طاهر دیوانه حزب وحدت تمام نمایندگان را توقیف کرده و همه را به جز یکی به قتل رساندند. این کشتار نمونه ای از اولین حادثه نژادگرایی شدید را به جا گذاشت چون نمایندگان به شمول پشتون ها و تاجیک های مسلمان سنی از رهبری شیعه به جستجوی ضمانت و امان بودند. به دنبال این کشتار، طبق اظهار نظر شواهد حدود ۵۰۰ فامیل پشتون و تاجیک از اونچی منطقه را ترک کردند.

در جون ۱۹۹۲ نیز جنگ بین نیروهای اتحاد اسلامی سیاف و وحدت در گرفت. این جنگ به نظر می رسد که توسط فیر این دو حزب رقیب مستقر در غرب کابل ایجاد شده باشد. حزب وحدت با حضور پوسته های اتحاد که در مناطق هزاره نشین مانند لیسه رحمان بابا در ابتدا مستقر شده بودند، احساس تهدید می کرد. نیروهای وحدت توسط دستگیری قوماندان ارشد اتحاد، شیر علم (کسی که به عنوان قوماندان اردو، اولین اردو در کابل تحت اداره کرزی تا سال اخیر ۲۰۰۵ خدمت کرده است) در پل سرخ کارته سه در تشنج و تنش اقدام ورزید. آنها وی را رها کرده ولی یکی از بادیگارد هایش را کشتند. جنگ گسترش پیدا کرد و هر دو گروه غیر نظامیان را مورد هدف گیری قرار دادند. اتحاد هزاره ها را در غرب کابل ربوده و توقیف کرد و وحدت همین عمل را نسبت به غیر نظامیان پشتون انجام داد. برخی از شواهد بیان می دارد که هر دو جناح مرتکب تجاوز جنسی شدند. گرچه استنادهای کافی برای بیان وسعت خشونت های جنسی تا هنوز غیر ممکن است. جنگ جون سال ۱۹۹۲ اولین رشته از توقیف های خود سرانه گروهی غیر نظامیان و حبس در کانتینر های ترانسپورت توسط قوای مسلح را در برداشت که پروژه عدالت افغانستان مستند سازی کرده است. هر دوی این قوای مسلح صدها تن که بیشترشان غیر نظامی بودند را دستگیر کردند. گرچه موج دستگیری ها به دنبال جنگ گروهی واقع شد و بهترین ارتباط مماسی را در آن جنگ داشت و به نظر نمی رسد که کدام نفع مشخص نظامی را در بر داشته باشد. شمار نامعلومی از کسانی که ربوده شدند، به قتل رسیده یا مفقود شده اند. بسیاری به خاطر ارزش تبادل شان یا زورگیری توقیف شدند. مقامات بلند پایه هر دو جناح از گروگان گیری و مفقودی ها آگاه بودند.

بعد از اپریل ۱۹۹۲، حزب وحدت ظاهراً یک سیستم قضایی جنایی در مناطق تحت کنترلش عموماً با نگهداشتن حوزه پولیس سابق و دفاتر ثارنوالی سریعاً ایجاد کرد. آنها هم به پرسونل رژیم سابق اجازه دادند تا به شغلشان به عنوان افسران پولیس، مستنطقین و ثارنوالان ادامه داده و هم پرسونل وحدت را در ادارات تصرف شده مستقر کردند. به هر حال، استفاده سیستماتیک

از شکنجه و توقیف خودسرانه آشکار در شواهد موجود نشان می دهد که این تاسیسات هیچ عدالت اساسی را ارائه نکرده بلکه یک پوششی برای تصویب خشونت حزبی شان بوده است. زندان های مهم حزب وحدت قبل از سقوط افشار، انستیتوت علوم اجتماعی بود و بعداً از کوتاه گونی و حوزه پولیس حوزه ۳ در سرک شورا استفاده کردند. یک شاهدی که پروژه عدالت افغانستان با آن مصاحبه کرده است، معلومات زیاد از وحدت بیان داشت که یک تعداد زیاد از زندانیان دستگیر شده توسط حزب وحدت در جریان دوره های مختلف جنگ در کابل در کوتاه گانی کشته شدند. طبق شواهد دریافت شده، قوماندان مسوولی که دستور قتل توقیف شدگان را می داده، بهرامی از ولسوالی جاغوری ولایت غزنی بود که بعداً قوماندان امنیت داخلی حزب وحدت شد. وی همچنین متهم به استعمال شکنجه های زیاد می باشد. دیگر مقامات حزب وحدت که در اظهارات دریافتی توسط پروژه عدالت افغانستان نام برده شده و در تحقیق گرفتن از زندانیان شرکت داشتند عبارت بودند از:

♣ پروانه از ولسوالی شیندند ولایت بامیان، ثارنوال برجسته وحدت، در کوتاه گانی و زون ۳ پولیس کار کرده و متهم به شکنجه متداوم زندانیان می باشد. فعلاً باور بر این است که در کوئته پاکستان زندگی می کند.

♣ کارگر، یک عضو سابق حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA)، باشنده اصلی جاغوری ولایت غزنی، متهم به شکنجه های منظم، فعلاً گمان می رود که در کوئته پاکستان زندگی کند. ♣ عزیز از بامیان در کوتاه گانی کار می کرد. وی برای خاد ریاست ۱۱ در زمان نجیب الله کار می کرده و گمان می رود فعلاً در کابل زندگی می کند.

♣ خادم از شیخ علی، عضو جناح پرچم PDPA به عنوان ثارنوال قوای مسلح در دوره نجیب الله مصروف بوده و در حال حاضر باور بر این است که در کوئته زندگی دارد.

♣ مجتبی از دره ترکمن ولایت پروان، قبل از ترور شدنش در آکادمی علوم اجتماعی وظیفه اجرا می کرد. وی در ریاست لوی ثارنوالی در دوره نجیب الله کار کرده بود.

یک قوماندان پایین رتبه اتحاد اسلامی بنام نذیر که توسط قوماندان حزب وحدت بنام شفیع دیوانه دستگیر شد زمانی که قوای وحدت پوسته اش را در دیوان بیگی متصرف شدند. وی از توقیفش در یک کانتینری که در کوتاه گانی روی زمین گذارده شده بود، چنین توصیف کرد: ما مجبور به رفع حاجت در داخل کانتینر بودیم و آنها برایمان غذا می انداختند. در جریان شب، آنها گروهی از مردم را بیرون کرده و وانمود می شد که رها می شوند ولی هنوز نمی دانیم که چه بالای آنها اتفاق افتاده است. نذیر گفت که روزانه مورد تحقیق قرار می گرفته تا اینکه بسیار ضعیف شد.

"آنها مرا از پای آویزان کرده و در پایین من پترول روشن می کردند و از بالا آب می انداختند. آنها مرا با چوب می زدند و نزدیک سرم با تفنگچه فیر می کردند." وی می گوید که چشم وی بسته می شد و مجبور بود که چهار زانو روی زمین پر از میخ نشسته که وی را از حرکت باز می داشته است. سپس یک سگ به روی وی رها می شد. "آن سگ حمله کرده و لباسهایم را پاره کرده و مرا خراش می داد."

نذیر سرانجام بعد از اینکه قوماندانش زندانیان حزب وحدت را با شفیع دیوانه تبادل کرد، آزاد شد. قوماندان نذیر گفت که وی زندانیان را از دیگر قوماندانان اتحاد اسلامی خریده تا زیر دستش (مادونش) را رها سازد. اما یکی از زندانیان وحدت در جنگ دستش را از دست داده بود به این خاطر، نذیر باید مجازات می شد. نذیر اظهار داشت: "وقتی آنها دستش را بریده دیدند، آنها نیز دستم را در آن اتاق بریدند. آنجا یک تبر بود و آنها دست راستم را بریدند و در دیگر دستم گذاشتند. نمی دانم چه کسی دستم را برید به خاطر اینکه صورتش پوشیده بود و دستکش سفیدی مانند یک داکتر پوشیده بود وی از یک لندکروزر پایین شده و آنها چشمانم را بستند و برای لحظه ای نفهمیدم که وی چه می کند. بعداً آنها دستم را بریدند و من همه چیز را فهمیدم." قوماندان مافوق نذیر گفت که وی بعداً به یکی از قوماندانان ارشد اتحاد اسلامی بنام ممتاز پیشنهاد کرده که زندانیان هزاره را به انتقام قطع شدن دست اش، بکشند.

دو نفر متهم به متعلق بودن به حزب رقیب شیعه، حرکت اسلامی، از توقیفشان در کوتاه گانی و دیگر مناطق شرح داده اند. سامی می گوید که وی در تاریخ ۲۳ سنبله سال ۱۳۷۳ مطابق با سپتامبر ۱۹۹۴ دستگیر شده و ابتدا نزد قوماندان قاسم برده شده است و بعداً به رئیس امنیت داخلی، بهرامی، برده شده که وی را به یکی از مراکز توقیفی حزب در حوزه ۳ حوزه پولیس بردند. "ساعت ۱:۳۰ نیمه شب آنها شروع به تحقیق از من کردند ولی آنها چیزی را که می خواستند نشنیدند. بناءً گفتند که مرا خواهند کشت تا به دیگران ثابت کنند که ایستادن و جنگ مقابل نیروهای مزاری کار آسانی نیست." بعد از ۹ روز زندانی بودن، وی بیرون کشیده شده و گمان می کرد که اعدام خواهد شد. وی بیان کرد که آنها به خاطر خلاص شدن از دست مهمان، مرا به خط اول جنگ بردند. اما مرا تحویل شخصی دادند که زیاد حشیش می کشید و شرابی بود. من در جریان شب از تاریکی استفاده کرده و فرار کردم.

مرد دیگری بنام ولی در استخبارات دولت کار می کرد زمانیکه توسط حزب وحدت در سال ۱۹۹۴ دستگیر شد. آنها وی را متهم به کار کردن برای حرکت اسلامی کردند. وی دستگیری و بردنش به قرارگاه داکتر صادق مدبر و بعد به شاخه کشف در کارته سه را به یاد می آورد. وی گفت که برای هفت روز درون یک توالت که عمداً پر از آب شده بود، قفل شده بود. سپس، وی

به کوتاه گانی جایی که پروانه مسوول تحقیق و شکنجه بود، برده می شود. اما خودش گفت که وی فقط مورد هدف شکنجه روحی قرار میگرفت به شمول تهدید به اعدام و فحش به زن و فامیلش. وی تخمین میزند که ۲۵۰ تا ۳۰۰ زندانی در آن زمان در کوتاه گانی توقیف شده بود. آنها عبارت بودند از: زندانیان جنگ، شیعه ها، متهمین به جرائم علیه حزب وحدت و یک تعداد زندانیان سیاسی. وی اظهار داشت که آنها سنی ها و شیعه ها را مجزا می کردند. فامیل وی با مزاری ترتیب ملاقات و پا درمیانی داده و پسرش را رها کردند با ضمانت به اینکه وی غرب کابل را ترک نخواهد کرد و یا به وظیفه دولتی اش در مناطق کنترل شده توسط شورای نظار برخواهد گشت.

گرچه وحدت، مراکز تسهیلاتی توقیفی داشت، بیشتر قوماندان ها هم زندان های شخصی خویش را داشتند. بیشتر گروگانان غیر نظامی در جریان و یا بعد از زد و خورد در ماه جون ۱۹۹۲ محاصره شده و در این مراکز توقیفی نگهداری می شدند تا اینکه به مراکز اصلی تحویل داده شوند. شفیع دیوانه زندانیان را در دهمزنگ و کوتاه سنگی نگهداری می کرد. قوماندان فرقه ۰۹۷، ابوذر از مزار شریف، از پرورشگاه افشار و پرورشگاه علاءالدین استفاده می کرد. حاجی امینی، رئیس فرقه ۰۹۶ در خانه اش در ولایت پروان زندان شخصی داشت. ضابط اکبر قاسمی، رئیس فرقه ۰۹۵، در تخنیک ثانوی و ده بوری، توقیف خانه داشت. یک قوماندان اسبق کندک، صفر گفت که زندان ۰۹۵ کمی از دو ساختمان لیلیه تخنیک ثانوی فاصله داشت. وی اظهار داشت که در آنجا بسیار زندانیان زیادی وجود داشت. "برخی در جنگ دستگیر شده بودند، دیگران که غیر نظامی ها بودند، از خانه هایشان گرفتار شده بودند. برخی به علت نداشتن غذای کافی به شدت مریض بودند. من شخصاً سه نفر که در آن زندان شکنجه می شد و در نتیجه شکنجه به هلاکت رسیدند، دیدم. یکی از فاضل بیگ بود، دیگری از پغمان و سومی از میدان شهر بود. آنها جنازه مرد میدان شهری را در کنار دیوار وزارت تحصیلات عالی انداختند. اما روزهای بعد که هوا گرم بود، جنازه واقعاً بو گرفته بود. بناءً ما وی را پهلوی دیوار دفن کردیم".

یک غیر نظامی زن که پسرش دستگیر شده، به زندان انداخته شده و توسط نیروهای وحدت به قتل رسیده، گل نام دارد و تاجیک است. وی توضیح داد که چگونه پسرش محمد هارون که در سال آخر مکتب بود، در ۱۵ دلو ۱۳۷۱ مطابق با ۲ فبروری ۱۹۹۳ ناپدید شده است. بچه کاکایش به پروژه عدالت افغانستان گفت که آنها هر دو زمانی که از مکتب سپین کلی عبور می کردند، توسط نیروهای حزب وحدت دستگیر شدند. بچه کاکا توانسته که فرار کند. گل گفت که ۱۵ روز بعد، پس از صرف کردن پول زیاد آنها توانستند که موقعیت جنازه پسرش را به دست آورند. جنازه در یک چاه خشک در پرورشگاه افشار با نشانه های زیاد از شکنجه روی بدنش بود. بچه

کاکایش گفت که آنها وی را سوختانده و چشمانش را در آورده بودند. وی علاوه داشت که دلیل اینکه قوماندانان وحدت چنین جنایتی را مرتکب شدند، گفتنش ناممکن است. شاید به خاطر تعصبات قومی و مذهبی بوده است".

زمانیکه احزاب مختلف با حزب وحدت وارد جنگ شدند، غیر نظامیان وابسته به دیگر گروه ها مورد مظنون قرار گرفته یا اینکه به طور موجه هدف حمله قرار می گرفتند. وقتی که تنش با شورای نظار و دولت اسلامی به وخامت نهاد و رهبری وحدت دولت اسلامی را در اواخر سال ۱۹۹۲ ترک کرد، تاجیک هایی که با شورای نظار شریک بودند، مظنون شدند. فاطمه که از شمالی است می گوید که شوهرش متهم به جاسوسی و داشتن مهمات شد بعد از آنکه وحدت، مناطقتشان را در نزدیکی سفارت روسیه در جنگ با شورای نظار گرفتند. وی بیان داشت که قوماندان شفیع دیوانه، رئیس لوای دوم و قوماندان دیگری که صورت سرخی داشت به خانه آنها آمده و شوهرش را مورد لت و کوب قرار دادند. (قوماندان شفیع یکی از چندین قوماندان حزب وحدت بود که به علت جنایات وسیعش، لقب دیوانه را گرفت. وی محصل دانشگاه بود زمانیکه مجاهدین کابل را تصرف کردند، اما یکی از مشهورترین قوماندان های وحدت شده و در اظهارات شاهدان متواتر از وی نام برده شده است.) وی اظهار داشت که بعد از تلاشی تمام خانه و غارت کردن برنج، آرد و دیگر مواد غذایی، آنها سلاحی پیدا نکردند، اما هنوز می خواستند که شوهرش را دستگیر کنند. فقط زمانی که وی گریه کرده و تمام پول و دارایی شان را به آنها داده، آنجا را ترک کردند. وی گفت که چند روز بعد، سه یا چهار مرد آمده و از همسایه شان که آنها هم از شمالی بودند، چای خواستند و به دختر جوانش بنام جمیله تجاوز کردند. فاطمه بیان داشت که بعد از آن به زودی با فامیلش منطبق را ترک کردند.

یک زن بنام ش. گفت که شوهرش توسط قوماندان شفیع دیوانه و قوماندان نبی گاو در پوسته دهمزنگ دستگیر شده و متهم به سنی و پشتون بودن شد. آنها وی را لت و کوب کرده و دستش را شکسته و آرنجش را درآوردند که فعلا وی معلول شده است. زن دیگری بنام بی بی، جنگ بین شورای نظار و حزب وحدت را در علاءالدین و کارته سه در حوت ۱۳۷۲ (فبروری ۱۹۹۴) به یاد می آورد. افراد وحدت غیر نظامیان را از خانه هایشان به شمول مردها دستگیر کرده تا برایشان سنگر بکنند. وی بیان داشت که شوهرش در سرک شان دستگیر شده زمانی که وی خانه را برای کار ترک می کرد و برای کندن سنگرها به پوسته شفیع دیوانه در دهمزنگ برده شده است. "شوهرم به آنها گفت که نباید وی را بگیرند، وی یک فامیل برای نان دادن دارد و آنها باید بگذارند که کار کند. اما آنها توجهی نکرده، وی را لت و کوب کرده و بردند." وی

اظهار داشت که بعداً مطلع شد که شوهرش شدیداً زخمی شده و به شفاخانه صلیب سرخ آورده شده بود.

دیگر غیر نظامیانی که در مناطق کنترل شده حزب وحدت زندگی می کردند مورد هدف قرار می گرفتند فقط به خاطر اینکه قوماندانان قدرت سوءاستفاده و جرائم را داشتند. به عنوان نمونه، کمال، یک مزدورکار در قلعه علی مردان بیان داشته که پسر ۱۵ ساله اش در سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) با قوماندان محلی در پوسته نزدیکشان که نامش قوماندان هادی بود، درگیری لفظی پیدا کرد. کمال اظهار داشت که هادی در راه پسرش کمین کرده و وی را به یکی از سرک ها برده و با ضرب گلوله کشت. پدرش گفت: "در آن زمان کسی قدرت نداشت. من هر جایی برای شکایت رفتم ولی هیچ نتیجه ای نداد".

شاهد دیگری بنام فریده، باشنده اصلی شمالی گفت که وی به خانه پدرش در قلعه قاضی برای مهمانی رفته بود. فریده گفت: یک محفل عروسی از شمالی برای بردن یک عروس به منطقه آمده و درپوسته وحدت واقع در منطقه سرپل دشت برچی متوقف داده می شوند. آنها به زور عروس را از موتر خارج کرده و به پوسته نظامی بردند. ولی قوماندانان پغمان، عزت و زلمی، مطلع شده و آمده و جنگ شدیدی آغاز شد. وی گفت: بعضی از اعضای مجفل عروسی زخمی شده، اما عروس، گرچه لباسهایش پاره شد، نجات یافت.

شنیدن اظهارات از آنهایی که در ساحه کنترل حزب وحدت زندگی می کنند، یک درک قوی از سوء استفاده و بدرفتاریهای روزمره و اکثراً خودسرانه وجود دارد. آنچه شاهدهی به نام ر. به عنوان ظلم تشریح کرد چنین است که مردم محل مجبور بودند برای پوسته نظامی که در مکتب رابعه بلخی در کابل مستقر شده بودند، غذا تهیه بکنند. ماه جدی ۱۳۷۱ (دسامبر ۱۹۹۲ - جنوری ۱۹۹۳) بود و طبق گفته یکی از شهود که وحدت را خوب می شناخت. پوسته بعداً توسط قوماندان سید علی جان از وحدت نگهداری می شد. جنگ شدیدی بین جمعیت و وحدت در گرفت. ر. بیان داشت که به خاطر ظلم زیاد نظامیان، مردم ساحات همجوار را ترک کردند. بنا براین نوبت غذا دادنشان به طور متواتر افزایش یافت. وی (شاهد زن بنام ر) بیان داشت که یک شب عسکران به منطقه آمده و برای ۱۵ نفر غذا خواستند. "شوهرم به آنها گفت که کار نیست و ما پولی برای خریدن غذا نداریم. تمام خانه را بگردید، اگر یک پاو برنج یا آرد یافتید، بعداً مرا بکشید." عسکران عصبانی شده و گفته تا بایسیکلش را بدهد وگرنه او را خواهند کشت. آنها برای یافتن غذا به دیگر مناطق رفتند. وی بیان داشت که در روزهای بعد، شوهرش و همسایه اش از مسجد دستگیر شده و به ایسه سور یا برده شدند. عسکران هرچه که در جیب داشتند، گرفته و آنها را به سختی لت و کوب نمودند که شوهرش در اثر آن مرخص شد.

ر. اظهار داشت که نیروهای وحدت به خانه آمده و آنها را لت و کوب کرده و پول خواستند. وقتی آنها گفتند که هیچ چیز ندارند، عسکرها دو پسرش را لت و کوب کرده و برخی از اموالشان را گرفته و محل را ترک کردند. در روزهای بعدی ایورم (برادر شوهرم) مورد هدف قرار گرفت. نظامیان از وی خواسته بودند که خانه دو طبقه اش را ترک کرده که آنها می خواستند به پوسته نظامی تبدیل کنند. "آنها گفتند که وی حق ندارد تا چیزی از اموال را با خود ببرد." وی به خاطر ظلم نظامیان وحدت از سگته قلبی در گذشت. ر. اظهار داشت که چون نظامیان روز به روز ظالم تر می شدند، مردم را کشته و اموالشان را چور می کردند، فامیل تصمیم به ترک محل گرفتند. آنها یک کراچی را برای بردن آنچه از اموالشان باقی مانده بود، کرایه کردند ولی حتی در آن زمان هم باید مقداری از اموال را به نظامیان می دادند. وی علاوه کرد که بعد از مدتی که به خانه برگشتند، تمام دروازه ها و پنجره و سیمهای برق را چور کرده بودند.

زن دیگری بنام ز. از زندگی در منطقه چهار راهی نجاری در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) چنین توصیف کرده است. یک بعد از ظهر قوماندان های مربوط به شفیع دیوانه به خانه اش وارد شده و فوراً شوهرش را مورد لت و کوب قرار دادند. "آنها می خواستند بدانند که وی به کدام حزب وابسته است؟ وی گفت که به هیچ حزبی وابسته نیست و یک کارگر در تعمیرگاه می باشد. سرانجام، آنها وی را لت و کوب کرده و با خود بردند. ما مردم فقیر بودیم. ما پول، دارایی یا اموال قیمتی نداشتیم. اما آنها آنچه که داشتیم با خود بردند. برای چهار یا پنج روز شوهرم را نگهداشته و ما هیچ اطلاعی از وی نداشتیم. بالاخره، خدا مهربان شد و یکی از همسایگانمان به قوماندان شفیع دیوانه گفت که شوهرم بی سواد است و به هیچ حزبی وابسته نیست. وی به خانه برگشت و زیاد لت و کوب شده بود. ما خیلی ترسیده بودیم و منطقه را ترک کردیم. ما حتی اموال باقیمانده خود را برنداشتیم.

تحقیقات انجام شده توسط پروژه عدالت افغانستان بیان نمی کند که رهبری حزب و قوماندانهای ارشد حزب، دستور جنایات و سوءاستفاده ها علیه غیر نظامیان را داده است. برخی اظهارات از رهبری بیان می کند که مزاری مشخصاً شکایاتی را در مورد رفتار قوماندان هایش دریافت داشته است. به عنوان نمونه، شاهی بنام سامی گزارش داد که ستادمزاری در حضور من اخطار داده و تهدید کرد (قوماندانهای زیر دست: ابو شریف مزاری و مرتضی) جرائمی را مرتکب نشوید که آبروی آنها را می برد. " رهبران حزب وحدت نتوانستند که جلو بد رفتاری ها و تخطی هایی که توسط قوماندان هایشان صورت می گرفت بگیرند بلکه به مرور زمان نه تنها از این اعمال جلو گیری به عمل نیامد بلکه پالیسی عدم جوابگویی نیز رایج گردید. در واقع، گرچه آنها برای اجرای دسیپلین و نظم میان زیر دستانشان ناتوان بودند، رهبران وحدت هنوز هم آنها را

به عنوان قوماندانان قانونی در حزب شناخته و حتی تصدیق می کردند که قوماندان ها در این آدم ربایی ها و دیگر جنایات دست دارند به خاطر انتقام در مقابل دیگر احزاب با اعمال مشابه دست میزدند. بنا براین، در برخی موارد، رهبری وحدت از جنایات به عنوان بخشی از رقابت درون حزبی اغماض می کردند، در دیگر موارد، بی میلی آنها برای کنترل قوماندان هایشان، ناکامی شدید از فرماندهی و رهبری را نشان می داد. در هر مورد، آنها در جرم به خاطر جنایات واقع شده

ادامه دارد